

# «عاجز» افغان و «افغان» عاجز

یا

دو شاعر هم مطبع و هم معاصر

نگارش جناب حافظ نور محمد خان  
مدیر شعبه اول دارالتحریر شاہی

یل جلیل سد و زائیا همچنانکه در نصف اول سلطنت خود بطرح یک  
مملکت بهناور، و فتوحات محیر العقول در داخل و خارج وطن موفق  
آمده اند در عین زمان خود را مہد علم و ادب نیز ثابت نموده و در قبال تشکیلات  
و تعمیرات مدنیہ خویش مخصوصاً از ادیب و ادیبات بایک فوق و سلیقہ سرشار  
حمایہ و تقویہ فرمودہ اند.

عظمت کہسار؛ نالہ های آبشار؛ نغمات بلبل و سلاطین شام از ہا روطن بانندازہ  
دماغ حساس این دود ما ترا تکان و تہیج داد کہ حتی شاہان شان نیز گلچین  
چمنستان خیال گردیدہ و از نو در افکار خود ہا کلدستہ های ادب و انشاء  
بیادگار گذارده اند.

شہنشاہ بزرگ اعلا حضرت احمد شاہ بابای غازی، کہ جمیع صفات بارز یک شاہ  
اولی العزم را در خود جمع داشتہ و در فنون مملکت داری نبوغ و فوق العادگی  
بہم رسانیدہ بود سر سلسلہ این خاندان است کہ دیوان شعر ترتیب دادہ و در صناعت

وسيلة وطن برای اخلاف و اعقاب خود بودیمت گذارده است . (۱)  
 هر چند این دیوان بزبان صلابت بنیان افغانی ، و استفاده از آن بجز اهل زبان  
 برای دیگری کمتر دست میدهد ولی مزیت آن در این جاست که گویا شاه در  
 ذیل دیگر خدماتیکه برای وطن و قوم کرده احیای زبان قومی و وسعت آن را  
 هم مرعی داشته و جریان سلسله تالیف را بزبان ملی افغانی میخواست است .  
 در طول ( ۲۵ ) سال سلطنت این شاه بزرگ اگر جستجو شود در آسمان  
 ادبیات وطن ستاره های درخشانی عرض وجود نموده که هر یک بنور افکار خویش  
 فضا ، محیط ، افق افغانستان را منور داشته و به سده سلطنت تقرب جسته اند ، ولی  
 ما از جهتیکه زود تر بشرح عنوان این مقاله خود برسیم فهرست نام و تحقیق  
 احوال این بلبلان گلزار وطن را بموقع دیگر گذارده و درین جا تنها از یک  
 شاعر وحدت بیان سحر دستان که در بهارستان افغانستان از طائفه هنود قندهار  
 بار آمده و کلامش خالی از تاثیر نیست اندکی سخن گفته میگذریم .

(۱) عجالتاً يك نسخه این دیوان که بخش خوش و جدا اول ملاحظه بر یافته در انجمن ادبی کابل  
 موجود ، و در شماره (۱۱) مجله کابل تقریباً بمقدم آقای سرور خان گویا نسبت با آن نوشته شده  
 بنده این نسخه را نیز ملاحظه نموده ام دارای اجزای ذیل و در (۲۲۰) صفحه سواد یافته است .  
 مثلث در حمد باری ۵۴ فرد ، مثلث در نعت و القاب اصحاب ۷۲ فرد ، بند و نصیحت ۱۵ فرد  
 کذا بند و نصیحت ۱۱ فرد ، غزلیات صرف کلام ۲۴۶۸ غزلیات ، المقامات بتعداد ۱۸ هجای افغانی ۴۰ غزل ، سدس  
 ترجمی ۱۸ فرد ، مخمس بالزام حرف ترجمی ۷۴ فرد ، تخمیس های منفرق ۶۰ فرد ، ختم کتاب ۴ فرد  
 الحاصل شاه مغفور در ضمن چهار فرسخ که در آن خرد بواکشی درج است ختم دیوان را در یوم دوشنبه  
 آخر رمضان المبارک سنه ۱۱۶۳ قمری قید کرده است و این مصادف است با سال سوم جلوس شان .  
 ظاهر آنچنان معلوم می شود که شاه بعد از ختم دیوان تماماً مصروف مملکت داری مانده و افکار  
 بلند خود را که راجع به تشکیل افغانستان و فتوحات و عمرانات و اداره لشکر و تنظیم دوا در  
 دماغ داشته اند عملی نموده اند اگرچه بعضیها میگویند که اغلب حضرت شان علاوه برین يك دیوان  
 فارسی و يك تاریخ افغانستان را بزبان ملی افغانی هم مرتب نموده اند ولی من بدون از یک دویت  
 فارسی ذیل دیگر آثاری از ایشان ندیده ام .

دل ازین حادثه بسیار بتنگ است اینجا  
 نخته بکشتی ما پشت نهنگت اینجا

ما بصاحبم و فلک در پی جنگ است اینجا  
 ما تباهی زدگانیم درین بحر فنا

این شاعر شهیر اصلاً از پیروان هندو و (ولی رام) نامدارد که در مقاطع اشعار، از تجزیه نام اصلی خود استفاده کرده (ولی) تخلص میکند - دیوانش عبارت از (۳۴) غزل و (۲۰۰) رباعی و یک ترجیع مشتمل بر (۱۱) بند و (۱۱۸) فرد مثنوی میباشد، ولی رام هر چند هندوست اما از سرایای سخنش همه وحدت و توحید و توصیه در راه عرفان میجوید و ذوق وحدت را از وسعت آباد خیال خود بطمطراقی بیرون میدهد که مطالع را در موحد بودن خود بگمان افکنده و متحیر میسازد - بهر صورت جذبه و تأثیر مخصوصی که در کلامش پیداست بما یقین میدهد که باطن صفا داشته و محبت خداوند یگانه بدش جاگزین بوده است (۱) و این است نمونه کلام او:

## غزل ولی رام

بروز کوفه اسلام و کفر بر در صلیح  
تعبات مذاهب تمام پنجر و زاست  
براه جنگ منه یا که در وحل مان  
نگویمت که فرنگی و یا مسلمان  
رسد بمنزل تحقیق چون (ولی) آنکس  
دهد عنان ارادت بدست رهبر صلح

## چند رباعی (ولی)

غافل مشو از فریب نفس سرکش  
کر طالب آرام و حلالت هستی  
اورا از غم دور او جو مردان برکش  
جای مرا نمی آید حق در کش

کو محرم اسرار نهانی جز دل  
در ملک و جودای (ولی) کیست بگو  
کو مظهر شان بی نشانی جز دل  
رهبر مکان بی مکانی جز دل

\* \* \*

(۱) يك نسخه دیوان (ولی رام) را که من مطالعه نموده ام در کاغذ خوفندی تحریر و بجمع منشی (کربخش) از منشیان دربار سردار محمد امین خان برادر علیحضرت امیر شیر علیخان مرحوم نوشته شده و منشی مذکور این نسخه را در تاریخ ۲۳ صفر ۱۲۹۳ قمری از سواد کشیده است.



بر آب اگر رود خسی گویندش  
در عالم شوق هر که او ایندل خود  
بالای هوا ، چون مکسی گویندش  
گر زنده بحق کرد کسی گویندش

گر بیماری ؛ بتو طیبیات بسیار  
این طرفه که این مردونداری اما  
گر راهروی بره حییات بسیار  
داری دائم غم رفییات بسیار

شغلیکه ، باخلاص و بشوق نبود  
تادل و زبان یکدل و بیکر و نشود  
در کردن تو بغیر طوق نبود  
از ذکر زبانی تو ذوق نبود

تا بر خود و بر غیر نکامی داری  
مخدول چو مشرکی ، اگر بگذره  
کافر صفتی بکفر راهی داری  
جز معرفت ذات پناهی داری

کی کرشن (۱) برستیم که هندو گوئی  
یعنی که ازین و آت رهائیم همه  
چند فرد از ابتدای مثنوی اوست ؛  
کی در بی ایمان که مسلم گوئی  
تاراج زمانیم و بقادر اونی (۲)

صدف سینه تا شکافته ایم  
نور خورشید تا هویدا شد  
ظلمت لیل تن ته باشد  
خانۀ ماسحل نور شده  
زبان اضافات و رسم دور شده  
برف در خود تمام آب بود  
آرا گر ز برف خود دانی  
هر که از خود خلاص میگردد  
ظلمت او بدل بنور شود  
چون خردان باشی  
چند در حلقه چون خردان باشی  
آدمی زاده چو شیر پیا  
در تنه بزرگ بگرات باشی

اندرین معنی که در این است (۳)

(۱) کرشن مصلح و روحانی اعظم هندو است در اوائل تاریخ ، که در کتاب مهابهارت (وطن بزرگ) نفس و افسانۀ او وارد است .

(۲) ولی رام در رباعی اول توصیۀ معرفت حق میکنند ، در سوم میگوید دل را بیاد حق زنده گردان ، در پنجم از ذکر می گوید که بحضور قلب بود سخن میراند در ششم از شرک و مشرکی تبرا و بمعرفت حق تولا را نشان میدهد اما در رباعی ۷ بند میدهد که از جمیع مراسم دوری جسته محو او تعالی باش و بس - و اینها همه معتقد اتیست که باید یکم و حد صوفی داشته باشد .

(۳) فردیکه (ولی) در فواصل ترجیع خود بدان مراجعه می کنند این است (زاکه ماصورتیم و او معنی - لیس فی حب غیر حق یعنی)

اعلیحضرت تیمورشاه مرحوم که بعد از احمدشاه بابای غازی (۲۱) سال سر بر آرای افغانستان بوده اند، نیز صاحب طبع روان و فصاحت بیان است، از فنون شعر تنهادر غزل سرائی بیشتر پرداخته و در مقاطع غزلها بر حسب وزن بیت (تیمورشاه) (تیمور) (شاه تیمور) تخلص کرده است - مجموع غزلیاتش که مبنی از (۱۹۴) غزل و (۱۹) رباعی است مرکب از زبانهای فارسی و افغانیست اما تعداد غزلیات افغانی آن نسبت به فارسی اندک! (۱۱) همچو معلوم می شود که شاه

(۱) يك نسخه این دیوان که فعلاً متعلق به کر مفرمای مخلصان محمد آصف خان ناظم صاحب میباشد و بملاحظه بنده رسیده دارای (۱۳۳) صفحه در کاغذ خوقندی بخط ملاخداداد نامی بتاریخ ۱۴ صفر الخیر سنه ۱۲۱۰ قمری در کابل از تحریر برآمده است. نسخه ثانی دیوان تیمورشاه مرحوم نزد رفیق فاضل ما آقای عبدالحی خان جیبی است که در شماره های ۳۱ و ۳۲ سال سوم مجله کابل تقریفاً با تبعی در آن باره نشر کرده اند، همچنین يك نسخه سوم این دیوان در کتبخانه خصوصی فاضل محترم جناب عبدالمحمدخان ایرانی مدیر چاپخانه چهره نمای مصر موجود است - اگر چه معلوم نمی شود که نسخه بهتر کدام یکی از اینها خواهد بود ولی از مضمونیکه در شماره (۶۲) سال (۳۰) چهره نما و جلد آخر (تاریخ افغانستان) مؤلفه فاضل موصوف درج است همچو استنباط میشود که همین نسخه سوم از هر لحاظ جامع تر و مکمل تر است زیرا مؤلف محترم در تاریخ خود ادیبات شاه مرحوم را بیست هزار بیت احصا کرده اند و این مطلب اگر سهونشده باشد معلوم است که نسخه جامع همین نسخه سوم است.

علی ای حال شاه در خامه دیوان خود چند فردی در بحر تقارب سروده و تاریخ ختم دیوان خود را از جمله (گلزار فیض دوام) که سنه ۱۱۹۹ و سال ۱۳ جلوس شاهانه شات است یافته اما جناب عبدالحی خان جیبی در ضمن تقریظی که بر دیوان مرحوم داده اند تاریخ ختم دیوان را در جمله (گلزار فیض مدام) دیده و این جمله را که بحساب جل (۱۵۳۳) میشود و تا سته حال م صورت خارجی نیافته (۱۱۹۹) اعداد کرده اند هر چند جمله چهره نمای مصر اصلاح حرف (ش) را از آن ساقط نشات داد ولی هنوز برای ما تشویش خاطر باقیانده و ندانستیم که (گلزار فیض مدام) م که باشد چگونه سنه (۱۱۹۹) از آن حصول خواهد شد زیرا (گلزار فیض مدام) ۱۲۳۳ میشود و این سنه قریباً ۲۶ سال بعد فوت شاه تطبیق خواهد شد از تذکره ها فقط مجمع الفصحا در صفحه (۲۰) جلد (اول) شاه مرحوم را در ردیف شعران نام برد و يك شعر را که آنها از اشعار میر هوتک خان افغان است بوی نسبت داده است.

مطلع شعر یکدر مجمع الفصحا بنام تیمورشاه نسبت داده شده این است:

آهوی چشم ترا صیده بادام کنم      آنقدر که تو کردم که ترا رام کنم

در سیاست مملکت و فتوحات دنبال پدر خود رسیده نتوانسته است ، از اینکه قسمت عمده دیوان اشعار خود را بزبان فارسی نظم بسته گویا بزبان ملی افغانی هم چندان اعتبار و التفاتی نداشته اند - ولی اینقدر است که استراحت خواهی و اداره برسکون این شاه ادیب اگر از يك جانب بوسعت وطن افزودی نتوانسته از جانب دیگر برای ادبا و شعرا محیط و زمینة بسیار مساعدی تهیه کرده و بدین جهت درین عصر و بعد از آن از ادیب و ادیبان خیلی حمایه شده است . اعلیحضرت شه شجاع الملک ( ۱ ) و شهزاده

( ۱ ) اعلیحضرت شه شجاع الملک برادر عینی اعلیحضرت زمان شاه است که در شصت سال عمر خود دو دفعه به تخت موروثی موفق آمده اند ، از ایشان يك کلیات اشعار و يك روز نامه سوانح شان یادگار مانده است . کلیات اشعار شان که دارای غزلیات مردف ، قصائد ، ترجیعات ، متنویات ، ترکیبات ، مخصصات ، منمن ، معشر ، رباعیات ، قطعات ، قبیح و ملیح ، مستزاد ، معنی نامه ، ساق نامه ، مفردات است در افغانستان و هندوستان خیلی متداول بوده و بار بار طبع گردیده است . از آنجمله نگارنده شش نسخه مطبوع او را که در مطابع جداگانه بطبع رسیده است دیده ام : اول بنام ( جیستان شاه ) بمطبعه مجمع البحرین لودهیانه در سنه ۱۲۷۷ ، دوم و سوم در سنه های ۱۳۰۷ و ۱۳۰۸ قمری بمطبعه فاروق دهلی ، چهارم بمطبعه نولکشور در سنه ۱۳۲۷ ، پنجم و ششم در سنه ۱۳۳۶ و سنه ۱۳۵۰ از بمطبعه لاهور از طبع برآمده اند - سوانح اعلیحضرت موصوف بنام ( واقعات شاه شجاع ) مشهور و مبنی بر چهار دفتر است از آنجمله ۳ دفتر را خود شاه نوشته و دفتر چهارم را که حاوی وقایع سلطنت دوم تا شهادت شان است محمد حسن نام هراتی از ملازمان شان بدان الحاق داده است - هر چهار دفتر در يك مجلد فقط یکبار در سنه ۱۲۵۸ بمطبعه مجمع البحرین لودهیانه طبع شده .

بعون دوره هائیکه اعلیحضرت شاه شجاع مرحوم برای انتقام چشم برادر عینی خود شاه زمان در مقابل شاه محمود دست و پا میزدند و یا بزم استر داد سلطنت موروثی با امیر دوست محمد خان رزم میدادند از جهت آنکه سر تا سر افغانستان در اختلال واقع شده بود زمان فنور وطن گفته می شود و تاریخ آنوقتها تاریک است ، این روز نامه شاه که يك حصه واقعات آن زمان را بی کم و کاست در بر دارد یک تالیف صاحب قدر بوده و از همه جهت قابل استفاده میباشد .



نادر ( ۱ ) پسران اعلیحضرت موصوف . و شهزاده نادر پسر اعلیحضرت شه شجاع الملک ( ۲ ) و شهزاده عبدالرزاق المتخلص به ( دری ) پسر اعلیحضرت

( ۱ ) شهنشاه بزرگ احمد شاه بابای غازی در دفعه ( ۳ ) که در ۱۱۸۳ بر خراسان حمله نموده بودند و شاهرخ شاه بن نصرالله میرزای بن نادرشاه ترکمان افشار حاکم مشهد و خراسان را مقهور نموده مجدداً اداره آنجا را تحت حمایت سیاسی خویش قرار دادند ضمناً گوهر شادیکم دختر شاهرخ شاه را برای پسر خود اعلیحضرت تیمور شاه شادی و مزاجت نموده بکابل آوردند . از آن فرزندمی بوجود آمد که بمناسبت جد مادرش موسوم به ( نادر ) گردید . این شهزاده نادر یک جوان با اخلاق و یک شاعر با علوهمت بوده از دید به و سطوت شهزادگی برکنار و هرچه برایش میرسید قناعت داشت و تنها او بود که در میان ( ۲۶ ) برادر خود چشم سلطنت نداشته آن را اعتنائی نداد چنانچه خودش فرموده .

رباعی :

هر چند بشاهزادگی مشهورم      نبود سرو و برک سلطنت منظورم  
از سلسله ( نادر ) و ( تیمور ) م لیک      ( نادر ) بگدائی درش مسرورم

و او :

( نادر ) چه شدار ز صلب شه تیمورم      وز دودۀ نادر بجهان مشهورم  
گرد و ست گدای در خویشم خوانند      عار است ز ملک قیصر و قفقورم

و عم او راست :

هر چند توئی بسلك اصلاب و شراف      وز سلسله حکم بطون الاظراف  
تیمور پدرو ز نادر ت مادر شد      ( نادر ) بگدائی در عشق ملاف

در وقتیکه اعلیحضرت زمان شاهر آری سلطنت کردیدند نسبت بخود در بین برادر بر خلافی حس نموده تمام برادران را در بالاحصار بالای کابل محبوس نمود . شهزاده نادر در اثنای همین حبس سیاسی بمر ۲۱ سالگی در ۲۲ قیوت گردید . قبرش در جوار مقبره پدرش اعلیحضرت تیمور شاه واقع چهار باغ ( باغ عمومی کابل ) هویدا است . رباعی ذیل م از وردات افکار آ نمر حوم است که گویا در پایان عمر دعائی کرده و مستجاب شده :

رباعی :

تا چند توان بدرد و حرمان بودن      در قید از ظلم و جور اخوان بودن  
شد طاقت من طاق نجاتی یارب !      زین بیش نمی توان برندان بودن

غفر الله

( ۲ ) این شهزاده نادر باشهزاده شاهپور که بعد از شهادت شه شجاع مرحوم و خلع شاه فتح جنگ ( یک ماه بر فراز تخت بر آمده اند برادر عینی میباشد در مرتبه شهادت پدر خویش قصیده ها دارد مدفنش در سر هند شریف و سجع مهرشان این مصرع بوده ( نظر کرده صطلق نادراست )

رمان شاه ( ۱ ) و علی نقی کابلی المتخلص به ( وصفی ) ( ۲ ) و مولوی

( ۱ ) این شهزاده آزاده در اشعار خود ( دری ) که در عین حال ایمانی بنام خاندانی شان م میاشد تخلص میکرده و شعر ذیل نمونه کلام اوست که بتبع شاه شجاع مرحوم گفته است .  
غزل .

تی دارم برو چون مه و ولی چشمان مستش	دو افعی حلقها بر بسته و بر گل نشستش
کمان ابروی بیوسته کشیده گوش تا گوشش	مژه خنجر بدستش نگه ناوک بستشش
برخ زلف سمن فرساز فرط و جوش استغنا	چو زلف گل فکندستش چو سنبل بر شکستش
طمع زان ترک تا تازی مدارید از وفادری	که هر عهدیکه بستش بیک ناگه شکستش
چه میرسی زمین کردست او حال دلت چون است	از و میرس کر خونم خضایی رنگ دستش
سه مست آهوش ز می کلنار کون رویش	دو ترکس ترک مستش دو گل آتش پرستش
بلاها کرده بالایش فسونها چشم شهبایش	زهی شمشاد رعنایش که سرو ناز بستش
جفا بریدلان اکنون ز حد بیرون کنداما	همین طرزی که هستش م از عهد الستش
چه گویم ( دری ) الحاصل از آن پیمان گل بگل	که بیاری نه بیوستش که آخر دل نخستش

( ۲ ) از شاهان سدوزائی ادراک زمان اعلیحضرت تیمور شاه ، زمان شاه محمود شاه ، شاه شجاع را نموده ولی اعلیحضرت شاه شجاع تنها ممدوح او بوده کلام شیرینی داشت و این شعر از اوست .

( غزل )

خجل شدست ز چشمت به بوستان ترکس	به پیش مانده سر و گشته ناتوان ترکس
ز چشم مست تو بیک نشه مگر دیده	ستاده در چمن دهر سر گر ان ترکس
ز شرم چشم تو از باغ گرنشد بیرون	شده ز بهر چه گلچین بهر دکات ترکس
چو دید ترک دو چشم و سیات مزگات	از آن شایسته دل خویش برستان ترکس
برای آنکه تار قلموم او سازد	گرفته است بگف طشت زرا از آن ترکس
مگر بیای تو مالید چشم خود	گرفته جای بدستار گلرخات ترکس
چو دید چشم سیاه نکارت ای ( وصفی )	به برورید از آن روز باغبان ترکس

بهین تخلص شاعر دیگری م از کابل سمت ملازمت بحضور جلال الدین اکبر یاد شاه هند، داشته و از احوال آن مشعّب التاریخ نام اثر عبدالقادر بدایونی بلا اطلاع میدهد اینک در پیه فرد ذیل مشاعره او را خواننده و مقابله کنید که کدام خوب خیال کرده :

مجنون بیاغ رفت و نظر بر نهال کرد	رنگش برید قامت لیلی خیال کرد
مجنون بشام عبد نظر بر هلال کرد	خواندش دعا و ابروی لیلی خیال کرد
مجنون نظر بسنبل شوریده حال کرد	آشفته بود طره لیلی خیال کرد

وصفی کابلی



جائز (۱) و جناب حقائق و معرفت آگه حاجی صاحب پایمنار (۲) و علی عسکر خان

(۱) احوال این شاعر نزد ما معلوم نیست جز اینکه در که معاصر اعلیحضرتین تیمور شاه و زمانشاه بوده و من فقط يك قطعه تاريخيه از طبع ایشانرا که در فوت شهزاده محمد جلال پسر اعلیحضرت تیمور شاه نظم کرده اند دیده ام فوت این شهزاده سه شنبه ۹ ذی قعدة ۱۲۱۵ قمری بعمر سیزده سالگی و مانند برادر شان شهزاده نادر در انتهای حبس بالاحصار واقع گردیده و ماده تاریخ فوت آن مرحوم را جائز در آخر قطعه خود چنین یافته .

نزد خرد از بی تاریخ او (جائز) ماداشت بسی انجا  
بسر یاری خردش دوش گفت رفت چه شهزاده بملك بقا

۱۲۱۵

(۲) اسم جناب شان (سعدالدین احمد انصاری) است رحمة الله عليه اما مولد و مدفن مبارك در دة بچی که يك فرسخی شمال شرق کابل کابل است میباشد. خود ایشان نسل و نسبت خویش را چنین قائل اند :

سعدی دینم بدان ؛ از دة بچا ستم نسل معاذ جیل ؛ بنده مولا ستم  
درة دین نبی (ص) بی سرو بی یاسم نسبت من و بیی است ؛ فضل تعالی ستم

تصانیف شان همه در علم تصوف و حقائق بوده و اگر شمار شود از عدد ۲۴ تجاوز میکند. از آنجمله است شور عشق ؛ شورش عشق ؛ جوش عشق ؛ جوشش عشق ؛ سوز عشق ؛ ساز عشق ؛ نیر نک عشق ؛ فرهنگ عشق ؛ آهنگ عشق ؛ عین الایمان ؛ کشف المحققین و غیره از تمام این هابنده بمطالعه شور عشق که از روی ترتیب چهاردم تصنیف ایشان است فائز آمده ام سینه اشعار است که از هر غزل بلکه هر فردش اسرار وحدت و سلوک موج میزند عبارت و مضامینش آهنگی دلنرم که طوفانی را اولاً و ثانیاً و ثالثاً و غیره و بیانی میکشاند اگر مسلسل مورد مطالعه قرار گیرد چیزهایی در آن دیده میشود که خرد محو و انسان خود را کم میکند .

رتال جامع علوم انسانی

در احوال ایشان نوشته اند که پس از ۳ سال و جد ، بسر حجاز اراده نموده در آنجا در ضمن صحبت صاحبان ؛ طریقه علیه تشبیه را از قطب الاصفیا شیخ عمر مکی بن علی مالکی یافته نسب و حقیق منسوب فرا گرفته اند و در انتهای زیارت مدینه طیبه بصحبت ملاذالعارفین حضرت شیخ محمد بن عبدالکریم السمانی الدنی فائز آمده در طریقه مبارکه غوثیه از آنها بهره و اجازه یافته و بامر ایشان در مسجد روضه سالار انبیا (ص) اعتکاف نشسته در آن اثنا رساله کشف المحققین را تصنیف نموده و بعد در سنه ۱۱۷۱ بوطن خود کابل مراجعت کرده در دة بچی که حال موسوم بدشت قلعه حاجی است بمسند ارشاد نشستند . محمد حسن نام ساکن کمری که یکی از مخلصین ایشان بوده است بمولانا جامی تقلید ورزیده در بیت مشهور شان توصیف دة بچی را چنین علاوه میکند :

کابلی (۱) و میرزا محمد المتخلص به ( فروغی (۲) و حاجی محمد عمر خان شاعر

جای صاحب مبرماید ،

سکه که در تیرب و بطحا زدند  
محمد حسن مذکور میگوید ،

سنت احمد به آمد تمام  
( در ذیل تمیناً یک شعر شائرا می نویسم )

زهر خیال که داری بخویشتن بگریز  
نگویمت که برون شو ز ملک چار از کان  
به پنج حس مکن اوضاع خویشتن ضائع  
جمال بهره کون و مکان حجاب دل است  
اگر بعصمت از واح برده میوشی  
نشین غریق تحیر جو صورت دیوار  
بخاک روی درگاه اهل دل میکوش  
( شور عشق ) نکردی بگوش دل خبری

حاجی صاحب در هر کتاب خود تخلص جدائی دارند مثل ( شور عشق ) ( شیخ قدسی )  
و غیره . یک مجموعه اشعار شان را که در حجم و تحریر کمتر از شاهنامه فردوسی نبود و با خط سنکرف  
ولا جورد و مداد با جدا اول مذهب نوشته شده بود در کتب خانه ملی دیده بودم ولی انقلاب ۱۳۰۷  
شمسی او را تلف کرده و حالا نمیدانم کجاست .

(۱) علی عسکر خان از محله چند اول کابل و پاشاه شجاع مرحوم معاصر بوده در اشعار خود  
( عسکر ) تخلص میکرد بدخترانه چند شعر بکه از وی در کتبخانه خود جمع کرده بودیم در روز ترتیب  
این تذکره هر چند تجسس کردیم بدست نماند لهذا درین جا مجتنبانم او را ذکر کرده قول میدهم  
که هر زمان این مجموعه کم شده رایا ایام از سخنانش بگوش مطالعین محترم برسانیم .

(۲) میرزا محمد فروغی اصفهانی الاصل هم در سلك شعرای دربار اعلحضرت تیمورشاه بود  
مشارالیه طبع روانی داشت و گاه گاه در مدح اعلحضرتش همت میگماشت این چهار فرد ذیل  
از جمله هه فرد یک قصیده موصوف است که بمدح شاه گریز میکند .

بجز خاک درگاه سلطان عادل  
جهان معانی سپهر فضا ئل  
جهان کرم مقتدای قبائل  
کهن بنده اش صد جوجشید و هرقل

که نبود مرا روشنی بخش دیده  
خدا یوجان ( شاه تیمور ) کامد  
سپهر سخا افتخار سلا طین  
کین چاکرش صد جودارا و هر مر  
رباعی ذیل که در فوت تیمورشاه و جلوس شاه زمان بطریق تعیه سروده شده نیز زاده طبع اوست ،  
دو نقش چه دلخوا چه جانگناه نشست  
از گردش مهر و ما تیمور ز تخت  
کم کردن عدد جل تیمور از عدد تخت؛ و افزودن عدد نواب زمان شاه بران؛ مطابق سال فوت و جلوس شان است .

امی کابل (۱) و هیرزا خان کابلی متخلص به (مایل) (۲) و قاری نورالدین قندزی

(۱) حاجی عمر خان کابلی متخلص به (عمر) شاعر امی بوده و معاصر با تیمور شاه و زمان شاه وشه شجاع مرحوم ؛ هر چند بملاحظه مجموعه اشعارش موفق نیامده ایم ولی از چند غزل وی که نزد ما جمع است معلوم می شود که با وجود امی بودن برای مضمون آفرینی طبیعت حاضر و سرشاری داشته در بعضی غزل ها از (میر هوتک افغان) که احوالش را بخلقه دوم این تذکره خواهیم نوشت ناسی و تتبع کرده و افغان هم چند غزل او را تخمیس نموده است . اگر قطعه تاریخی که در سنگ عمارت مقبره شاه طاووس علیه الرحمه واقع بالا حصار منقور و زاده طبع او است مطالعه شود امی بودن این شاعر یقین نزدیک می شود . ما عجاله درین جا بدرج یک غزل او که در ردیف قانع سروده است قناعت می ورزیم :

غزل :

منم از چشم سیاهی بنگاهی قانع	بنگای شده از چشم سیاهی قانع
صبح تا شام بنظاره مهری محظوظ	شام تا صبح باندیشه ماهی قانع
به تمنای رخی بر سر کوهی ساکن	بتاشای قدی بر سر راهی قانع
پیامبکه دهد دوست بسالی خورسند	به سلامبکه کند یاربه ماهی قانع
نیست قانع دلمن بارخش از سبز خطان	هست تا گل و توانشد بگیاهی قانع
میل نظاره ماه فلکم نیست (عمر)	که بپاهای شدم از طرف کلاهی قانع

(۲) این شاعر کابلی هم در زمان سلطنت شاهان سدوزائی میزیسته با مولوی وصفی و دیگر شعرای این زمان مشاعره ها دارد اگر چه در کلامش چندان آب و تابی دیده نمی شود و در بعضی مضامین رنگین ماهر نیست ولی با وجود آن در غزلش مثنوی مائل بود و شعر بسیار گفته است . این شعر ذیل یکی از مشاعره های او است که با مولوی وصفی طرح نموده :

رتال جامع علوم انسانی

مطلع وصفی :

نه کسی ز دردم آگه که بمن طیب جوید      نه درین دیار شخصی که دل غریب جوید

غزل مائل :

صنمی که از غم او دلمن نصیب جوید	ستم است اینکه دایم طرف رقیب جوید
بلب است جان زارم چه بود که دردمندی	رود وی علاجم خبر از طیب جوید
همه حیرتم که یارب ز چه رو بشهر خوبان	نه کسی ز درد برسد نه دل غریب جوید
نه درین دیار یاری که کند یاریاری	نه درین چمن کلی کودل عندلیب جوید
مر رسته بکسلانده همگی ز اهل دنیا	خنک آنکه ره جو (مائل) بسوی حیب جوید



المتخلص به (مخفی) (۱) و میرزا عبدالواسع خان حکیم کابلی المتخلص به (واسع) (۲)

(۳) این شاعر در عهد فتور افغانستان که از خلع اعلیحضرت شاه زمان بدست شاه محمود برادراندرش تا سلطنت دوم امیر کبیرگفته می شود از وطن به بخارا و از آنجا بفرغانه سفر و سیاحت نموده در دربار امیر عمرخان والی خوقند و فرغانه مصاحب و در سلك شعرای وی شامل گردید . با والی مذکور که شاعر مقتدر است و دیگر شعرای آنجا مشاعره ها دارد شعر ذیل از جمله اشعار است که باستقبال امیر عمرخان موزون کرده است :

مطلع امیر عمر خان تخلص ( امیر )

کجا سازد نکین را بر سر خود افسر انگشتم ز استغنا بناخن هم نمی خارد سر انگشتم

غزل ( مخفی )

با بروئی که شد یارب اشارت پرور انگشتم  
تنک سرمایه کی بار تحمل بر نمیدارد  
بتحریرک سرزلف تو هر جا آشنا گردد  
گر از امداد طالع دامن وصلت بدست آید  
بگلزار بیکه لعل یار گردد مائل مستی  
ندارد هرزه با خود سنگ سندانهای ناخن را  
بود ( مخفی ) با بنای زمان از عاجزوی حالم

(۱) پسر میرزا لعل محمد خان عاجز افغان است تولدش در سنه ۱۲۰۸ هجری و فوت آن در ۳ محرم سنه ۱۲۸۳ هجری واقع شده . شغل رسمی شان مادام العمر طبابت حضور اعلیحضرت امیر کبیر دوست محمد خان بوده از بس نفس یاک و با تقوی داشت در عهد او عوام الناس نسخه های دوائی او را بصورت تعویذ و شوقست استعمال می نمودند چون شده اند - این طیب ماهر ، شاعر بسیار مقتدر و صاحب دیوان حجمی هستند - در سخن سنجی با پدر خود عاجز تفاوتی ندارد الا که از ناز کتبیالی گذشته بر روانی و سادگی اشعار خود افزوده اند - عبور از اشعار شان دارای طبع و مضمون آفرینی او را رساننده و واضح میسازد که استعدادش در تعبیر مطلب خیلی بلند بوده و درین قسمت ؛ ذهن مطالع را اندکی هم از موضوع دور نمی افکند .

بندہ يك نسخه نامتمام دیوان شانرا که بسیار خوشخط و بجدول طلا نوشته شده و در ظرف ( ۳۳۴ ) ورق سواد گردیده است در نزد میرزا محمد شفیع نام یکی از بنائیر عاجز مرحوم درک کرده و مطالعه نمودم محتویات آن حسب آتی بود :

- ۱ - مجموعه غزلیات مبنی بر ( ۱۰۰۰ ) غزل ۲ - رباعیات ( ۳۶ ) بند ۳ - ترجیع مشقلمبر ۷ بند
- و هر بند ۷ فرد ۴ - سرایا ۱۵۵ فرد ۵ - ایضاً سرایا ۱۰۹ فرد ۶ - صفت بهار ۲۶ فرد
- ۷ - صفت مهتاب ۶ فرد ۸ - خطاب بزاهد ۲۴ فرد ۹ - تعریف عشق ۱۵ فرد ۱۰ - تعریف دل

وقاضی میر حسین خان بن قاضی فتح الله خان متخلص به ( ابن قاضی ) ( ۱ ) و عائشه

تابع حاشیه صفحه ۶۰ :

۱۹ فرد ۱۱ - مناجات ۱۴ فرد ۱۲ - ساقی نامه بطور مناجات ۲۰ فرد ۱۳ - ساقی نامه بطور مناجات ۸ فرد ۱۴ - نامه بدست باد صبا ۳۱ فرد ۱۵ - نامه بدست باد صبا ۵۷ فرد ۱۶ - قسبات ۲۷ فرد ۱۷ - مباحثه شمع و پروانه و الزام پروانه ۲۶ فرد ۱۸ - رؤیای شاعر ۵۶ فرد ۱۹ - بیان خروج ۳ لوح امام زادگان بکابل در سنه ۱۲۶۶ قمری ۵۲ فرد ۲۰ - تعریف سردار غلام حیدر خان پسر امیر کبیر که آخر کتاب است و بیاضبکه او را قیام بعدش افتاده تا تمام مانده . اینها که ذکر کردیم محتویات این نسخه بود علاوه بر آنکه معلومات داریم دو نسخه دیگر از این دیوان در نزد عبدالهادیخان طیب و جناب محمد آصف خان ناظم صاحب نیز موجود است ولی آنها از این نسخه که ما دیده ایم نامکمل تر هستند . باتذکار شرح فوق اینک یک شعر واسع مرحوم را نموناً درین جا نقل میکنیم تا رویت را که راجع بدگر شعر گرفته ایم تعقیب کرده باشیم .

غزل واسع

در تبسم هر کجا آن لعل خندان بشکند  
 هر کجا در جلوه آن کان ملاحظت بشکند  
 بگذرد از ناز اگر بر مشهد دلدادگان  
 هر روز ویند ، ترکش شهبلا دعد ، جان بشکند  
 گر صبا آرد نسیم جمع مشکینش بیاض  
 سرزند سنبل بچندین بیج و ریحان بشکند  
 آن بهار ناز ( واسع ) گر مرا آید پیر  
 غنچه یاس من امید است آسان بشکند

( ۱ ) مرحوم تا اواخر عهد امیر کبیر دوست محمد خان حیات داشتند ، از ایشان در عالم ادبیات ( یک دیوان شعر مشتمل بر غزلیات مرثیه ، مخمسات ، مسمعات ، چند بحر طویل ، که همه آن با اصول بسیار شیرین و پر جذبه حمد ، نعت ، و القاب چهار یار گوار ( رضی ) و بیگان موعظه گویند نظم گردیده است بایک رساله تخریس کریم ) یادگار مانده . هوانش تلحال دو مرتبه طبع و بدست رس شائین گذارده شده یکی در ۸ صفر ۱۳۳۲ هجری باهتنام غلام حیدر خان وردک سرشته دار داکخانه افغانستان دریشاور بمطبعه لاهور ، و دوم باهتنام گهرک سنگه نام بمطبعه اسلام پریس لاهور که سنه طبع هم ندارد . اما رساله تخریس ( کریم ) تا حال طبع نگردیده تنها بیگان نسخه آن نزد اهل ذوق دیده می شود ، حقیر بملاحظه یک نسخه آن که بخط میر عثمان آقای پسر شان مراد شده مشرف شده ام . مرحوم تخریس کریم را چنین آغاز میکند :

الهی کرم کن بر احوال ما      مسوزان ز قبرت پر وبال ما  
 مبین از غضب سوی اعمال ما      کرمینا بخشای بر حال ما

که هستیم اسیر کند هوا



درانی ( ۱ ) و عبدالجواد طیب هروی ( ۲ ) و مولانا ظهورالدین کابلی متخلص به

( ۱ ) مشارالیه دختر یعقوبعلیخان توبچی باشی بن رحمانخان توبچی باشی و همشیره عمرخان توبچی باشی ساکن ( اوپنخی کابل ) قوم بارکزائی درانی عمرخان زائی است . دیوان خود را که مبنی بر غزلیات ، قصائد ، مرثیاتی ، رباعیات ، ترکیب ، ترجیع ، تسدیس ، مثنوی ، ساقی نامه ، و موسوم به ( شکرکنج ) میباشد در ۵ شنبه ۲۶ رجب سنه ۱۲۳۲ در زمان اعلیحضرت شاه محمود بن تیمور شاه انجام نموده است ، فیض طلب نام توبچی باشی و میر آتش شاه محمود که در رکاب وزیر فتح خان در بغاوت کشمیر در ۱۲۲۷ شہید گردیده پسر همین شاعره نامور بود . دیوان اشعار مرحومه در سنه ۱۳۰۵ قمری بخط بسیار اعلیٰ بطنیمه سلطنتی کابل طبع و در معرض اشاعه گذاشته شده بنده یک نسخه آنرا مطالعه نموده ام حقیقاً دیوانی باین اسلوب و اینقدر حجم از زنان بسیار کم بظهور رسیده ، ما درین جا تبییناً بیکرابعی او را نقل میکنیم که در آن از شهادت پسر خود یاد ، و شاعری او را پیشنهاد میکند :

رنجها بسیار بدم ایضای چشم من      صفدر میدان شدی م شاعر شیرین سخن  
عفت از گردش افلاک و بخت و از گون      خورده ئی توتیشه را برفرق خود چون کوهکن

( ۲ ) در مقاطع اشعار خود ( جواد ) تخلص کرده اند ، در ایام فتور افغانستان که تقریباً او اواسط عمر شان بود از وطن عازم خوقند مرکز فرغانه شده در سلك شعرای امیر عمرخان والی فرغانه ملازمت اختیار ورزیدند در شعر ذیل از امیر مذکور تتبع می کند :

مطلع امیر عمرخان :

سر بجنب آرزده در گرداب آب از چشم من      حیرت آموز است در دریا جباب از چشم من

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

غزل جواد :

برده نا آن ز گس غمور خواب از چشم من      خاک دار چشم اگر استاد آب از چشم من  
گر بدینسان درد دل تعمیر طوفانم کنند      عاقبت میگردد این عالم خراب از چشم من  
سینه گشت از آتش هجران کباب و دل شد آب      ریخت جای اشک خوناب کباب از چشم من  
تا خیال زلف بر چینش گذشت از دل ، دمید      سنبل نظاره با صد پیچ و تاب از چشم من  
بسکه کردم گریه بر یاد نگاه مست او      اشک گلگون ریخت چون موج شراب از چشم من  
چون کنم یاد بهار عارض گلفام یار      میکشد چندین خجالتها سحاب از چشم من

دوش کچین گل روی که بودستم ( جواد )

کایع چنین امروز میریزد گلاب از چشم من



( ظهوری ) ( ۱ ) و میرزا محمود سالک بالاحصاری ( ۲ ) و حکیم فانی

( ۱ ) مرحوم از فرزندان جناب حاجی صاحب یامینار که ذکر خیر شان قبلاً گذشت می باشد . جناب شان بعد از تحصیل علوم متداوله در علم طب و کیمیا منہک مانده و کتابی در آن باره تالیف نمودند و پس از آن علم جفر و هندسه و اعداد و سایر علوم ریاضی را نیز بشکلی رسانیده و ازین رهگذر بر قیمت علمی خود افزودند . از تصوف نیز بهره بهم رسانیده و طریقه کبرویه را سلوک میفرمودند . باتمام اینجالت مرایشانرا سفینه اشعاری است بر از لالی شهوار و سخنهای آبدار که بنده یک نسخه آنرا درحالیکه استنساخ میشد دیده و برای مطالعه آن فرصت نیافته ام اما اینقدر گفته می توانم که کلام میر ظهور آفامه مانند پدرشان مستبها دارد و بر اهل سلوک و جدی آرد درینجا به نگارش سه فردایشان که نزد موجود بود اکتفا کرده مشتاقین را برای ملاحظه دیوان کامل شان نزد جناب معاون صاحب مطبعه عمومی سراغ میدهیم .

باز این چه فتنه است که افتاده در جهان  
از عکس آفتاب جمال بریوشان  
خواهی که سر ذات خدا منکشف شود  
بشکر بچشم پاکت بر خسار دلبران  
آشفته است بسکه ( ظهوری ) ز درد عشق  
لا یدرک المظاهر فی السرو العیان

( ۲ ) سالک از شهر کوچک کابل ، موسوم بحصه اول بالاحصار که با مرزا کامران بن بابر شاه دیواری بدور آن طرح و در سنه ۱۲۹۶ در محاربه دوم افغان و انگلیس خراب شده است ، فوت وی در اواخر عهد امیر دوست محمد خان مرحوم واقع شده و گویا خرابی مسقط الراس خود را ندیده اند یک نسخه از دیوان شان که آقای سرو رخان گویا مالک هستند و برای مطالعه بنده مساعدت کردند بر حسب ذیل محتویات دارد .

- ۱ - قصائد در حمد و نعت و القاب و مدح شاه شجاع مرحوم و امیر دوست محمد خان و سردار محمد عظیم خان و عروسی و زبیر اکبر خان و غیره ۱۳ عدد دارای ( ۴۵۳ ) فرد
- ۲ - غزلیات مردف ( ۳۳۴ ) غزل ( ۳ ) زبایات ( ۳۰ ) بند ( ۴ ) ترجمیم ( ۲۵ ) بند هر کدام حاوی ۹ فرد ( ۵ ) قطعات تاریخی ۱۷ عدد مشتمل بر ( ۱۶۰ ) فرد ( ۶ ) مدس در تعریف عشق ( ۱۴ بند ۷ ) سرا یا ۳۴ فرد ( ۸ ) مناظره سبواختم ۱۳ فرد ( ۹ ) موعظه ۹ فرد ( ۱۰ ) مثنویات در تعریف کابل ، قصه باغبان بلبل ، دیوانه و ویرانه ، جمع و پروانه ، نوجوان بنارس ، پهلوان چینی ، مناظره بت و ناقوس ، مجنون ، ۸ عدد مبنی بر ( ۱۴۵ ) فرد - سایر قطعات ۲ عدد ۲۶ فرد ، نعت ۱۷ فرد - از تمام اینها بر حسب ترتیبی که داریم تنها همان شعر سالک را که عوام الناس کابل بزمنه های ملی میسر ایند درین جا میگیریم ( غزل )

آنکه دور از تو مرا کرده چون من دور شود  
چشم دارم که ز هجران تو من گریه کنم  
ناظران منتظر دیدن دیدار تو اند  
مرهمی گر نگذاری بجز احتیاجم  
وانکه مهجور مرا ساخته مهجور شود  
هر که از گریه مرا منع کند کور شود  
سعی صاحب نظر آن است که منظور شود  
زخم های دل من البته ناسور شود \*

بلخی ( ۱ ) و سردار احمد خان بن اعلیحضرت امیر دوست محمد خان ( ۲ )

تابع حاشیه صفحه ۶۳ :

روز روشن بر سرش چون شب دیجور شود	ساخت محروم زد دیدار تو آنکس که مرا
چشم از گریه هجرات تو بینور شود	ترسم ای یوسف مصری که چو پیرکنعان
آنچه از پنجه شاهین که بهصفور شود	رسد از باز فراق تو برغ دل من
سینه ام بر صفت خانه زنبور شود	از سنات مزهات روی اگر گردانم
عاشقی کز مرض عشق تور نجور شود	هست معذور اگر ناله و شیون بکنند
خواج ای مه بوقا نام تو مشهور شود	تا بکی جور و جفا مهر و وفا هم بد نیست

گریه بر حال کسی هست مناسب ( سالک )

حکمه گرفتار بر بچهره مفرور شود

( ۱ ) فانی مرحوم از آزاد خیالان بلخ است در اوائل حال برای تحصیل بفرغانه رفته و پس از تکمیل علم خط و هندسه و نحو در دربار امیر عمر خان منسویت پیدا کرده است غزل ذیل یکی از اشعار اوست که به بیروی خواجه شیراز موزون کرده

شیشه ام لبریز گشت و در بغل جامم هنوز	سر بر میخانه گشتم درد آشامم هنوز
همچو وضع کرد بادم نیست آرامم هنوز	عمر هاشد ظراف طاقت در طی منزل شکست
شکر نه خوانت یثما گشت انجامم هنوز	لشکر مزگان او غارت گرا غماز بود
مخواند بر تو آن صبح بی شامم هنوز	یکسج دیدم من آن رخساره ماهش بخواب

خورده بودم در خار از دست ساق جرعه  
زاهدان زان روز ( فانی ) کرده بدنامم هنوز

( ۲ ) تولد این شاعر ذوقنون در سنه ۱۲۴۵ و فوت شان در سنه ۱۳۱۵ وقوع یافته در مزار شیخ حبیب واقع پشاور مدفون میباشند - فرزند دهمین پدر خود و صاحب دیوان ضخیمی هستند که من یک نسخه او را قبل از این حدیث انقلاب در نزد جناب محمد اسماعیل خان آقا ( یکی از بابر نواب عبدالجبارخان مرحوم ) دیده بودم فعلاً دو رساله منظوم ایشان یکی بنام ( گلشن حیرت ) و دوم با اسم ( گلشن مجددی ) نزد من موجود است - رساله گلشن حیرت توصیف سرایا و شرح شمائل حضرت رسالتناهی من است که با نظم دلکش و جذابی در بحر مخزن الاسرار و در در ظرف ( ۱۴۴۰ ) فرد سروده شده - و گلشن مجددی حاوی مناقب سلسله علیه نقشبندیه و خوارق و احوال حضرات مجددی الی حضرت میان عبدالباق صاحب اصلحنا الله تعالی احوالنا برکتهم میباشد که در ( ۱۶۰۲ ) فرد و آنهم بوزن مخزن الاسرار شیخ گنجوی بیایان رسانیده شده است - اینک تمیناً در ذیل چند فردی ازین دور ساله می نویسیم :

( از گلشن حیرت در حمد باری تعالی )

داد بستان وفا جام توش	باز خم فکرتم آمد بجوش
آنکه فنا را بود از وی بقا	فته سخن گشت بحمد خدا
رنک بصدرنک برنک دگر	قدرتش از خاک بر آورده سر



و میرزا محمد محسن خان مستوفی المتخلص به ( محسن ) ( ۱ ) و میرزا

كلك كلامش سخن دل بدل	قش زده بر ورق آب و گل
جلوه آئینه مرآت او	عالم کن جلوه گه ذات او
ماه خور از ذره او در شعاع	ذره ذرات از او در سماع
قش فنا بر ورق آفتاب	موج خیالش زده بر روی آب
آئینه برداخته زان زنگ را	صدش را فکند بدل سنگ را

( از گلشن مجددی در توصیف حضرت مجدد صاحب )

خامه معنی و نگاه مداد	کیست مجدد سخن اجتهاد
معتمد مجمع اصحاب صدق	قطب فلک رفعت اقطاب صدق
جلوه آئینه حسن حضور	تاج سر هند محبت ظهور
دره دست ادب دره دار	دیده سواد عمر (رض) باوقار
خاور رخشنده انوار فقر	مجاز طریقت درو دیوار فقر
از سخن چار طریقت خبر	جامه هر چار طریقت به بر
موطن او رشک چال بهشت	مسکن او کابل جنت مرشت
جامع مجموع کمالات فقر	صاحب مکتوب و مقامات فقر

(۱) مذکور در زمان امیر دوست محمد خان به شعبه استیفای مملکت اشتغال داشت مرتبه تاریخی وی که در جلد دوم سراج التاریخ در وقایع فوت امیر کبیر درج است قابل همه گونه تعریف بوده و اقتدار او را در نظم سخن تصریح مینماید - گویند روزی میرزا محمد نبی خان و اصل ( که نبی از احوالش در آنی خواهد آمد ) برای محمد حسین خان پسر شاعر که همدرس وی بوده و بمقتضای جوانی با هم سری و سری داشتند مکتوب عاشقانه ارسال کرده بود اتفاقاً قاصد غلط کرده و خط را بدست میرزا محمد محسن خان آنهم در موقعیکه وضو میساخت میدهد و شاعر نیز همان لحظه خط را خوانده و بکمال حائز جوانی قطعه کمال را بدست در آن تحریر و بدست خط بر اعاده می کند :

رخ نحس ترا ای نور دیده	بداغ کنجک هر کس که دیده
بدل لاجول گویان گفته اینک	مکس در کاغذ کندیده ریده

چون میرزا محمد نبی خان اسودالون بوده و در عین حال خالهاییکه باصطلاح کابل کنجک میگویند بروی خود داشت بخواندن این جواب از حرکت طفلانه خود بسیار خجالت کشید .

این فرد از مقاطع اشعار اوست :  
شها بغیر تو ( محسن ) نظر بهیج ندارد  
نظر ممکن بکناش میفکن از نظر خود

اینهم مقطع يك نعت اوست :  
( محسن ) از اهل و فاقه خوانمت آنکه که شوی  
سک دنباله رو قافله سالار حجاز



احمد خان (۱) و حکیم فاضل جنید الله شهید المتخلص به (حاذق) (۲) و محمد شریف کابلی متخلص

(۱) احمد خان المتخلص به (میرزا) یکی از سخن سنجان دوره سدوزائیه است که ادراک زمان امیر کبیر را نیز کرده و در سنه ۱۲۷۵ فوت نموده است مدیرحالیه تحریرات ریاست بلدییه از نوادگان او و آثارش هم در نزد موصوف موجود است شعر ذیل از اوست که با استقبال حضرت میرزا عبدالقادر بیدل گفته :

مطلع بیدل :

بو حشت بر نمی آیم ز فکر چشم جادویی      چورم دارم وطن در سایه مژگان آهویی

غزل میرزا :

بخون می غلطم از یاد نگاه چشم جادویی      بآتش میخورم صد غوطه همچون تار کیسویی  
 دمام مرغ دل را برق حسنش میکند بسل      ندارد طاقت زخم دگر از تیغ ابرویی  
 دروت برده دل با خیال نازنین خود      عجب خوش خلوتی دارم بخلق و خوی بکویی  
 جنونم و حشت ایجاد است در بزم وصال تو      سراغی گر کنی دارم رم جولان آهویی  
 شکست رنگم از ضعف نفس خون میکند طاقت      چنان آئینه دارد در مقابل یا بروئی  
 ندارد طاقت و امکان دعاغ وضع آسایش      شکست چینی فففور باشد و هم یکمویی  
 زبان در کام میکند نفس در سینه میزدد      چه سازم (میرزا) یا دلبر شوخ سخنگویی

(۲) ابن شیخ الاسلام مرویست که در سنه ۱۲۱۶ از وطن به بخارا سفر کرده مادام العمر در ماوراء النهر مانده . اگر چه علوم مقرر را تماماً مرور نموده بود اما در علم طبابت رتبه افضلیت رسانیده و در فن شعر از آنهم بلندی میگردید . یوسف زلیخای او که بنام امیر عمر خان عنوان و به سنه ۱۲۳۹ تمام کرده اولین دفعه در حاشیه کلیات مولانا جامی در بخارا و بعد از آن در مطبوعه نو لکسور لاهور سنه ۱۳۳۳ طبع گردیده است ؛ طبیعت سوداگانه حاذق از بس در الفاظ و معانی مشکلبندی داشت در بین همکنان او و کاتبان او به خلق و واقفندگی و لایحی شهرت داده بود . با امیر عمر خان والی فرغانه و شعرای دربار او مشاعر هاه دارد ، از اصناف شعر بسیار تر بنغزل و قصاید پرداخته و درین راه هر چه ادعا کرده است از جمله آن سخن بی بر آمده . از ملاحظه و تصفیة ۶ رباعی تاریخیه او که از آن (۱۱۲۸) دفعه سنه جلوس امیر عمر خان را بر آورده معلوم می شود که درین خصوص چه مشکلاتی ایجاد و حل کرده است . احوالش را تذکرة تحفة الاحباب ( واضح ) بخاری و تذکرة منظوم موسوم به ( مجموعه شاعران ) مؤلفه فضلی ننگانی برای ما واضح میسازد . این شاعر در حالیکه از یاد شاه بخارا متوهم شده بود در شهر سبز مقول گردید و تاریخ قتل خود را هم خودش چنین موزون کرده :

کار هر کس نیست از تاریخ قتلش دمزدن      از تن حاذق بجز تاریخ سر بریدنش (۱۲۵۹)

این قول تذکرة تحفة الاحباب است اما در شماره ( ۹۹۰ ) سال ( ۷ ) جریده شفق سرخ نوشته اند که حاذق بوقت فتح هرات بدست امیر کبیر که آخر ۱۲۷۹ باشد حیات ؛ و در هرات موجود بوده است . اینک یک شعر او را در ذیل مطالعه فرموده و به بینید که شمع فکرش تا کجا روشنی میکند .

داغ سودای که یارب بجزگردد شمع      که ز حسرت هم شب دیده تر دارد شمع  
 قطع کن رشته انقاس بقراض دولب      که ز تیری زبان تیغ بسر دارد شمع

تابع یا ورق صفحه ۶۶

شوخی عرض کمال آئینه نقصانست      پای ناسر همه آتش ز هنر دارد شمع  
 داغ غربت بوطن هم زد ل مازود      در لکن گر چه مقیم است سفر دارد شمع  
 جلوه حسن حقیقت ز مجاز افزاید      که در آئینه چراغان دگر دارد شمع  
 ستم ناز بود شیوه خوبان ( حاذق )      ز او پروانه نه پروانه حذر دارد شمع

اگر چه حل رباعیات تاریخیه او بر ما که فهم نارس داریم دشوار و تعجب آوراست اما فکر ناقص مادر حالیکه بصحقتش پوره افتناع هم ندارد يك رباعی او را در ذیل حل میکنند و از آن بردگر رباعی هاقیاس می افکنند مطالعه کنید خدا کند که صحیح باشد .

( رباعی )

شاهی کوشد چو مصدر علم و کمال      شعرش همه را داده هدا یا چو لآل  
 گاهی شده ار چومه هلال کرمش      جودش همه را چه شد زرمال مال  
 تصفیه این رباعی :

(۱) مجموع تعداد حروف منقوط و غیر منقوط يك مصرع برابر است به ۱۲۲۶ - که سه جلوس امیر عمر خان است .

- (۲) کذا مجموع تعداد حروف منقوط يك مصرع اگر دو چند شود برابر همین تاریخ است
- (۳) مجموع تعداد حروف غیر منقوط يك مصرع اگر دو چند شود
- (۴) مجموع تعداد حروف منقوط مصرع اول بحر و منقوط مصرع ثانی
- (۵) مجموع تعداد حروف بی نقطه مصرع اول بحر و بی نقطه مصرع ثانی
- (۶) مجموع تعداد حروف نقطه دار مصرع اول و حروف بی نقطه مصرع دوم
- (۷) مجموع تعداد حروف بی نقطه مصرع اول و حروف نقطه دار مصرع دوم
- (۸) مجموع تعداد حروف بی نقطه مصرع سوم و حروف نقطه دار مصرع چهارم
- (۹) مجموعه تعداد حروف نقطه دار مصرع سوم و حروف بی نقطه
- (۱۰) مجموع تعداد حروف بی نقطه مصرع چهارم و حروف نقطه دار مصرع سوم
- (۱۱) مجموع تعداد حروف نقطه دار مصرع چهارم و حروف بی نقطه مصرع سوم

قرار فوق یازده تاریخ از یک مصرع و اقرار حروف مضارع متجانس و متقابل معلوم میگردد . در صورتیکه حروف هر چهار مصرع با هم متقابل و منعکس گردد هر يك از یازده صورت فوق در یک رباعی چهار حال اختیار کرده فی الواقع چهل و چهار تاریخ نشان میدهد که سه تاریخ سه مصرع متباق یک رباعی بآن ضم گردد ۴۷ تاریخ از آن حصول می شود در صورتیکه ۴۷ به عدد ۲۴ که تعداد مصرع های شش رباعی است ضرب شود ( ۱۱۳۸ ) می شود .

حکیم عبد الحاذق ابن همام که پدرش از گیلان و مادرش از هرات است و در سلك ملازمان و شعرای دربار نورالدین جهانگیر بادشاه می بود نیز حاذق تخلص دارد يك دیوان مکمل این جناب که مبنی بر قصائد تواریخ ، قطعات ، غزلیات ، رباعیات ساقی نامه و مثنوی گنج و طلسم و غیره میباشد نزد ماست که با خط بسیار خوش به ۱۹ شعبان سنه ۱۰۴۲ بسواد رسیده است .

به (شکیبا) و محمد عباس کابلی (بلبل) تخلص، و فیروز زنگی نژاد کابلی المتخلص به  
 (فیروز) (۱) و میرزا کلبعلیخان کابلی متخلص به (شرر) (۲) و میرزا  
 (۱) این سه شاعر اخیر الذکر را از جریده شفق سرخ شماره (۹۹۰) سال هفتم منتشره  
 ۲۶ ذالحجه ۱۳۴۶ گرفته ایم - اگر چه برای تحقیق حال و آثارشان فرصت نیاقتیم، ما از جهتیکه  
 در زمره دیگر هموطنان خود نامبرده شوند و از این فهرست نمانند درین جا ایضاً کریمیم.

(۲) ایشان یسر جعفر طلیخان بیات قندهاری است، شغل رسمی وی دبیری حضور مرحوم  
 وزیر فتح خان شهید بوده، دیوان ضحیمی دارند و همفنون شعر که اکنون در نزد عبدالاحدخان  
 نام ساکن قرتهای چند اول کواسه دختری برادرش موجود است، شعر ذیل از اوست.

## غزل شرر

نه بهر دل نه بهر دیده درآ	ای بت دیده درآ، دیده درآ
از بی دل چو درائی، جگرم	مردمی کن ز در دیده درآ
درد بردار قدم، دیده برو	جان من دیده برآ، دیده درآ
هر دل و دیده بفکرو نظریست	نه بهر دل نه بهر دیده درآ
چشم زخمی است بهر چشم، گرت	چشمه مهر بود دیده درآ
بوفای تو که جز مهر توام	نیست در قلب جفا دیده درآ
دل اگر یافتی اندیشه مکن	همچو غواص گهر دیده درآ
شوخ چشما ز سپاهی رم گمان کن	همچو آهوی سیه دیده درآ

در الحرحرح علم و ادب است (شرر)

وادی عشق نور دیده درآ





حسن علی خان (۱) باشمول (عاجز) افغان و (افغان) عاجز که مورد بحث ماست

(۱) این شاعر نامور برادر میرزا کلبعلیخان شرر، و حسن تخلص دارد - اکثر اشعار خود را وقف مدح امامان مبین و پیشوایان دین نموده و درین خصوص کتاب مخصوصی دارد موسوم به (جیب القلوب) که بنده آن را در نزد کواصه پسر شان عبدالجسین خان موظف صنف مخا براه سراغ کرده و مطالعه نمودم محتویات آن حسب آتی است:

دیباچه کتاب مبین بر حمدباری تعالی و نعت حضرت رسالت پناهی (س) و منقبت چهار یار کبار (رض) و مدائح حضرات دوازده امام رضی الله عنهم در (۳۰) ورق.

باب (۱) در مدح شاه ولایت و کشف و کرامات شان مستند بر روایات تاریخی و غیره (۱۰۹) ورق

باب (۲) در مدح امام حسن (رض)

باب (۳) در مدح امام حسین

باب (۴) در مدح امام محمد باقر

باب (۵) در مدح امام جعفر صادق

باب (۶) در مدح امام موسی کاظم

باب (۷) در مدح امام رضا

باب (۸) در مدح امام محمد تقی

باب (۹) در مدح امام علی تقی

باب (۱۰) در مدح امام عسکری

باب (۱۱) در مدح امام مهدی

باب (۱۲) مسمی به نثر الال که مقولات شاه ولایت را با اشارات و نکات صوفیانه نظم بسته (۴۳)

باب (۱۳) در رحلت حضرت شاه ولایت مآب علی (رض) و ختم و کتاب (۸۴) نوت: هر ورق این کتاب ۲۶ فرد دارد.

میرزا حسن علیخان یک رساله دیگری هم دارد که موسوم به مجموعه خوارق که در آن کرامات امام زادگانی را که در دامنه کوه عقابین کابل موسوم به برج (ایکلاغو) ظهور نموده اند بامر امیر دوست محمدخان جمع و آنرا بعبارات منشیانه به نظم و نثر ترتیب داده حاوی ۲۴ خوارق

این حضرات علی اصغر معصوم بن امام محمد باقر رض و سید صالح طیب ابن امام موسی کاظم رض و سید جمال الله ابن حضرت غوث اعظم رض می باشند و لوح مزارشان را در یوم جمعه ۱۵ ربیع الاول سنه ۱۲۲۶ که ۸ حمل همان سال باشد در نتیجه حفر یک شب بیکروز از ته خاک یافته اند - چگونه پیدایش این الواح متبر که با کیفیت حفر زمین که از طرف کدام اشخاص بعمل آمده علیحدده در نزد نگارنده نیز ضبط است و میرزا عبدالواسع خان حکیم هم این واقعه را برشته نظم کشیده که در پایان صفحه (۶۰) ذکری از آن نموده ایم.

يك عده بلبلان این گلستان اند که اکثر در همین عصر ادبیات دستان سرائی و خوش الحانی داشتند، و برخی از ادبای آخر این دوره استعداد گرفته بقسم نتیجه و اعقاب سلف خود، از وطن و ماحول آن الی ذلت امیر کبیر در اتساع و حفاظت ادبیات و وطن کوشیده آمده اند.

هر چند از جهت زود رسیدن بمطلب لازم می افتاد که مانند دوره شهریار بزرگ احمد شاه غازی ازین شعر احم نامی و نشانی ذکر ناکرده و بسرعت از احوال عاجز افغان و رفیقش خبر می گرفتیم ولی چون این شعرا اغلباً با عاجز افغان هم عصر و هم کلام بوده و برای اینکه مطالعین محترم کلام هموطنان و هم پیشه گان شان را با وی موازنه کرده بتوانند تذکاری از حال و کلام شان بهتر مینمود لذا در ذیل صحائفی که نام آنها تذکار گردید بقدر لزوم و ایجاز متوالیاً از احوال و آثار شان ایضاح داده شد.

تا تمام

